

دو عاشقانه در یک داستان

داستان را از یک دیدگاه، به اصلی و فرعی تقسیم می‌کنند؛ داستان رستم و تهمنه، داستانی است اصلی، چون مقدمه‌ی پیدایش داستان رستم و سهراب است و به عبارت دیگر، نقش مؤثری در به وجود آمدن این آبرداستان دارد به طوری که جزء لاینفک داستان به شمار می‌رود و حذف آن پیکره‌ی داستان اصلی را به هم می‌ریزد. اما بسیار پیش آمده که با حذف یک داستان جزئی و ضمنی از یک آبرداستان، هیچ خللی به داستان اصلی وارد نشده است. به عبارت دیگر برخی از داستان‌های ضمنی، فرعی محسوب می‌شوند و در روند اصلی داستان از اهمیت چندانی برخوردار نیستند؛ نظیر داستان سهراب و گردآفرید که حذف آن هیچ آسیبی به تنه‌ی اصلی داستان رستم و سهراب وارد نمی‌سازد.^۲

از دیدگاه دیگر شکل‌گیری داستان «رستم و تهمنه» کاملاً طبیعی است؛ چون هیچ‌یک از عناصر مابعدالطبیعی در آن دیده نمی‌شود و ذهن خواننده برای پذیرفتن آن ناگزیر به هیچ تأویل و توجیهی نیست. داستان ضمنی سهراب و گردآفرید نیز با آن که در صحنه‌ی جنگ رخ می‌دهد؛ هیچ‌یک از عناصر مابعدالطبیعی در آن راه نیافته است و وقوع آن به آسانی پذیرفتار می‌آید و در ذهن قابل توجیه است.^۳

از نظر درون‌مایه، هر دو داستان، عاشقانه محسوب می‌شوند؛ با این تفاوت که داستان سهراب و گردآفرید داستانی عاشقانه است که در صحنه‌ی رزم واقع می‌شود! از نظر منطق حاکم بر داستان نیز، هر دو داستان واقع‌نما

چکیده:

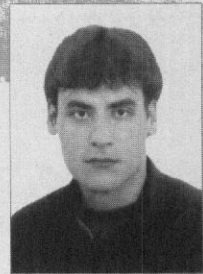
در ادبیات فارسی، برخی داستان‌ها در ضمن داستان‌های دیگر بیان می‌شوند؛ مانند داستان‌های دل‌نشین مثنوی مولوی که این چنین‌اند. این مقاله سعی دارد دو داستان پنهان عاشقانه را که در ضمن داستان بلند رستم و سهراب فردوسی آمده است، نقد و بررسی کند.

جلوه‌نمایی می‌کنند و در میان همین آبرداستان‌ها گاهی داستان‌های کوچک، ولی پنهان دیگری قرار دارند که بر لطافت داستان اصلی افزوده‌اند. گاه این داستان‌های ضمنی، که ما از آن‌ها با عنوان «داستان‌های پنهان» یاد کرده‌ایم، حماسی‌اند؛ نظیر نبرد بیژن و هومان در آبرداستان جنگ دوازده‌رخ و یا نبرد زواره (برادر رستم) با نوش آذر (پسر اسفندیار) و یا نبرد فرامرز (پسر رستم) با مهرنوش (پسر اسفندیار)، در آبرداستان رستم و اسفندیار. گاه این داستان‌های پنهان محتوایی عاشقانه دارند؛ نظیر داستان سودابه و سیاوش در آبرداستان «سیاوش».

در داستان «رستم و سهراب» دو داستان کوچک عاشقانه یعنی داستان «رستم و تهمنه» و «سهراب و گردآفرید» به گونه‌ای بسیار دل‌انگیز نشسته که شدت و التهاب پایانی داستان اصلی را تلطیف کرده است.^۱

۲- نقش و تأثیر آن‌ها

می‌خواهیم این دو داستان ضمنی را از نظر نقش و تأثیری که در روند اصلی آبرداستان رستم و سهراب و ارتباطی که با داستان اصلی دارند، بررسی کنیم.



* ناصر کاظم خانلو، دارای مدرک کارشناسی ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، دانش‌آموخته از دانشگاه تهران، دبیر رسمی آموزش و پرورش و مدرس دانشگاه پیام نور و آزاد واحد بوئین زهرا است.

کلید واژه‌ها: داستان پنهان، آبرداستان، رستم و تهمنه، سهراب و گردآفرید، رستم و سهراب

۱- داستان‌های پنهان

شاهنامه داستانی است پیوسته؛ داستان باستان ایران؛ داستانی تو در تو که در میان آن آبرداستان‌هایی چون: رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، جنگ دوازده‌رخ، هفت‌خوان‌ها و...

که به فردوسی کمک می‌کند تا این داستان ضمنی را با داستان اصلی - ابر داستان - پیوند زند و قهرمانش را تا پایان داستان - مرگ سهراب - به پیش برد. در واقع می‌توان گفت پایان داستان «رستم و تهمنه»، پایان داستان رستم و سهراب است، هنگامی که سهراب با دست پدر کشته می‌شود.

در داستان سهراب و گردآفرید نیز، با شکست گردآفرید از سهراب است که سران ایران به فکر مددگرفتن از رستم می‌افتند و همین واقعه، این داستان ضمنی را با تنه‌ی اصلی داستان پیوند می‌زند.

۳- عشق

اکثریت داستان‌های شاهنامه جنبه‌ی حماسی دارند ولی بخش‌های غنایی، عرفانی، تعلیمی و... نیز در این حماسه‌ی سترگ وجود دارند که همگی در خدمت حماسه‌اند؛ اگرچه در ظاهر، نسبت به اصل حماسه، مطلبی جدا و جنبی به نظر می‌رسند.

بخش‌های عاشقانه‌ی حماسه ملی ما، با زندگی قهرمانان این حماسه پیوندی اساسی دارند و فردوسی به مدد آن‌ها این حماسه‌ی ملی را آراسته است. در واقع خواننده با تأمل در بخش‌های عاشقانه‌ی این کتاب عظیم، چهره‌ی قهرمانان را روشن‌تر درک می‌کند. هم‌چنین این داستان‌ها برای خواننده می‌توانند نوعی تفسیر و استراحت باشند و موجب درک بهتر درون‌نمایه و پیام‌های اصلی شاهنامه می‌شوند؛ علاوه بر این، اگر به خاطر آوریم هدف فردوسی در نوشتن این کتاب سترگ، ذکر عوامل مجد و عظمت ایران باستان و عناصر فرهنگی ایرانی است، ذکر داستان‌های عاشقانه نیز در آن ضرورت می‌یابد.

در تمامی داستان‌های عاشقانه‌ی شاهنامه، دلدادگان کم و بیش به نوعی به کام دل می‌رسند و تمام دلبری‌ها سرانجام به زناشویی - که عاقبت ناگوار در پی دارد - منجر می‌شوند و تنها دو عشق در شاهنامه ناکام می‌ماند؛ دو عشق ناپاک:

داستان قهرمان است! اما در پاره‌ای داستان‌های ضمنی شاهنامه نظیر «رستم و تهمنه» و «سهراب و گردآفرید» مرگ دیده نمی‌شود، اما از آن جایی که شاهنامه داستانی واحد، پیوسته و تو در توست، فردوسی سرنوشت قهرمانانش را در داستان‌های ضمنی رهان نمی‌سازد و همواره آنان را تا لب گور بدرقه می‌کند؛ داستان ضمنی «رستم و تهمنه» اگرچه در ظاهر با هم‌آغوشی یک شبه‌ی این دو پایان می‌یابد ولی واقعه‌ی تولد سهراب و پدر پرسی وی، پرشسی است قوی

هستند و جنبه‌ی رمزی در هیچ‌یک دیده نمی‌شود. از نظر منبع نیز هیچ‌یک از دو داستان ضمنی مورد نظر ما، جنبه‌ی اساطیری ندارند و هر دو از دست روایات پهلوانی - تاریخی یا عامیانه‌اند. از دیدگاه موضوع نیز هر دو داستان، از نوع داستان‌های بزمی‌اند. با این تفاوت که داستان رستم و تهمنه داستانی بزمی است که داستانی تراژیک را رقم می‌زند. بیش‌تر داستان‌های شاهنامه با مرگ قهرمان به پایان می‌رسند؛ به عبارت دیگر مرگ در حماسه پایان





عشق سودابه به ناپسری خویش سیاوش و عشق شیرویه به نامادری خود شیرین .

در داستان‌های عاشقانه‌ی شاهنامه با زنانی رو به رو هستیم که دل از مردان می‌ریزند و آنان را گرفتار می‌کنند. در این میان سخت‌ترین گرفتاری، گرفتاری و عشق رستم است، گرفتاری‌ای که در پایان به کشته شدن پسر می‌انجامد. در این داستان - رستم و تهمینه - عاشق و معشوق از دو سرزمین و دو تبار متباین‌اند؛ رستم ایرانی است و تهمینه شاهدختی انیرانی^۱! شمار شاهدخت‌های انیرانی در شاهنامه کم نیست^۲، اما در میان این شاهدخت‌های انیرانی رودابه، سودابه، تهمینه و منیژه عاشق پیشه‌اند و عنان دل را از دست می‌دهند و به ترتیب به زال، کاووس، رستم و بیژن عاشق می‌شوند.

در اکثر موارد زنان آغازگر روابط عاشقانه‌اند^۳، نظیر اظهار عشق تهمینه به رستم. این داستان - رستم و تهمینه - از سری داستان‌های عاشقانه‌ای است که از راه گوش و شنیدن آغاز می‌گردد؛ تهمینه به اعتراف خویش، در نخستین دیدار با رستم، اعلام می‌دارد:

به کردار افسانه از هر کسی شنیدم همی داستانت بسی

(ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۷۴، چاپ مسکو)
در شاهنامه گاه زنان بنده‌ی غریزه‌ی جنسی خویش‌اند و همواره کام را بر نام ترجیح می‌دهند^۴، تهمینه نیز از این دست زنان است: تو را می‌کنون گر بخوای مرا

(ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۸۳)
داستان سهراب و گردآفرید را نمی‌توان داستانی برخوردار از روابط عاشقانه دانست، بلکه داستانی عاشقانه و عشقی یک طرفه است که به سبب حیل‌ی گردآفرید و شکست عشقی - روحی سهراب پا نمی‌گیرد. در این داستان سهراب - که به ظاهر و در نظر ایرانیان و گردآفرید انیرانی است - عاشق دختری ایرانی می‌شود؛ از این دیدگاه در تبار و ملیت هر دو عدم تجانس فهمیده می‌شود. در این داستان - برعکس داستان

رستم و تهمینه - مردی آغازگر روابط عاشقانه است^۵. این عشق از راه نخستین نگاه آغاز می‌گردد.

می‌بینیم که در هر دو داستان قهرمان زن است. تهمینه خود را به رستم تحمیل می‌کند و گردآفرید زیرکانه سهراب را می‌فریبد. داستان رستم و تهمینه به کامیابی می‌انجامد، کامیابی‌ای که از هر جهت ناکامی است! اما داستان سهراب و گردآفرید از همان ابتدا ناکامی در پی دارد و چند لحظه‌ای بیش دوام نمی‌آورد.

۴- توصیف معشوق

اصولاً «با این که پاره‌ای داستان‌های شاهنامه چون بیژن و منیژه، سیاوش و سودابه، زال و رودابه، شیرین و شیروی عاشقانه‌اند، گفت و شنود عاشقانه میان قهرمانان کم‌تر صورت می‌گیرد»^۶ و در عوض سخنان عاشقانه، فردوسی توصیف معاشیق را در خلال گفتارهای آنان گنجانده است. فردوسی هر جا پای زنی بلندآوازه به میان می‌آید، خود را از توصیف و تصویر زیبایی او ناگزیر می‌بیند. این توصیف یا از زبان خود شاعر است یا از زبان خود متکلم و یا از زبان معاشیق^۷. از جمله در داستان رستم و تهمینه، فردوسی ابتدا از زبان خود به توصیف تهمینه می‌پردازد:

پس پرده اندر یکی ماهروی

چو خورشید تابان بر از رنگ و بوی

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند

به بالا به کردار سرو بلند

روانش خرد بود و تن جان پاک

تو گفتی که بهره ندارد ز خاک

(ج ۲، ص ۱۷۴ ب ۶۴ الی ۷۶)
در ادامه‌ی داستان، تهمینه به توصیف خود می‌پردازد:

یکی دخت شاه سمنگان منم

پزشک هزبر و پلنگان منم

به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست

چو من زیر چرخ کیود اندکی است

کس از پرده بیرون ندیدی مرا

نه هرگز کس آوا شنیدی مرا

(ج ۲، ص ۱۷۵ ب ۷۱ الی ۷۳)

سپس به توصیف رستم می‌پردازد:

به کردار افسانه از هر کسی

شنیدم همی داستانت بسی

که از شیر و دیو و نهنگ و پلنگ

ترسی و هستی چنین تیزچنگ

شب تیره تنها به توران شوی

بگردی بر آن مرز و هم بغنوی

به تنها یکی گور بریان کنی

هو را به شمشیر بریان کنی

هر آن‌گه که گرز تو بیند به چنگ

بدر دل شیر و چنگ پلنگ

برهنه چو تیغ تو بیند عقاب

نیارد به نخچیر کردن شتاب

نشان کمند تو دارد هزبر

ز بیم سنان تو خون بارد ابر^۸

(ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۷۴ الی ۸۰)

تهمینه پس از توصیف خود و رستم، عنان دل را از کف می‌دهد و ماجرای عشق خود را این‌گونه بر ملا می‌سازد:

چو این داستان‌ها شنیدم ز تو

بسی لب به دندان گزیدم ز تو

بجستم همی کتف و یال و برت

بدین شهر کرد ایزد آبخسخت

(ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۸۱ و ۸۲)

این تنها سخن عاشقانه‌ی تهمینه با رستم بود؛ سخنی در اثبات و دلیل عشق خود. اما بسیار عجیب است که تا پایان داستان رستم و سهراب (مرگ سهراب)، این عاشق و معشوق، که دارای فرزند هم شده‌اند، نه تنها هیچ سخن عاشقانه‌ای باهم نمی‌گویند که هیچ دیداری نیز بین آن دو صورت نمی‌گیرد!

در داستان ضمنی «سهراب و گردآفرید» نیز، همین روش توصیف معاشیق، به جای سخنان عاشقانه، دیده می‌شود. اولین توصیف درباره‌ی سهراب از زبان شاعر در هنگام تولد وی صورت می‌گیرد:

چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه

یکی پورش آمد چو تابنده ماه
 تو گفتی گو پیلتن رستم است
 و گر سام شیر است و گر نیرم است
 چو خندان شد و چهره شاداب کرد
 ورا نام تهمینه سهراب کرد
 چو یک ماه شد همچو یکسال بود
 برش چون بر رستم زال بود
 چو سه سال شد زخم چوگان گرفت
 به پنجم دل تیر و پیکان گرفت
 چو ده سال شد زان زمین کس نبود
 که یارست با وی نبرد آزمود.^{۱۱}

(ج ۲، ص ۱۷۷، ب ۱۱۲ الی ۱۱۷)

قبل از رویارویی سهراب و گردآفرید،
 فردوسی گردآفرید را این گونه وصف می کند:

زنی بود بر سان گردی سوار
 همیشه به جنگ اندرون نامدار
 کخا نام او بود گردآفرید
 زمانه ز مادر چنو ناورید

(ج ۲، ص ۱۸۴، ب ۱۹۸ الی ۱۹۹)

پس از رویارویی و آشکار شدن جنسیت
 وی، فردوسی می سراید:

یکی بوستانی بد اندر بهشت
 به بالای او سرو دهقان نکشت
 دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان
 تو گفتی همی بشکفتد هر زمان

(ج ۲، ص ۱۸۷ و ۲۴۴ و ۲۴۵)

و بلافاصله اظهار عشق از طرف سهراب
 صورت می گیرد:

بدو گفت کز من رهایی مجوی
 چرا جنگ جویی تو ای ماهروی
 نیامد به دامم به سان تو گور
 ز چنگم رهایی نیایی مشور

(ج ۲، ص ۱۸۶ ب ۲۳۲ و ۲۳۳)

۵- ازدواج بدفرجام

ازدواج در شاهنامه، اگرچه در ظاهر
 حادثه ای بزمی و شاد به نظر می آید اما جز در چند
 مورد^{۱۲}، همه بدفرجام است. به طور کلی
 می توان گفت غمنامه های شاهنامه از چنین

ازدواج هایی نشئت می گیرد. جالب این جاست
 که بیش تر ازدواج های این کتاب عظیم میان
 ایرانیان و بیگانگان صورت می گیرد و
 رویدادهای دردناک حماسی ملی ما را نیز همین
 ازدواج های ایرانیان با ایرانیان به وجود
 می آورد.^{۱۳} پس اگر به دنبال یک مضمون اصلی
 در ازدواج های مندرج در شاهنامه بگردیم آن
 مضمون این جمله خواهد بود که «ازدواج ایرانی
 با ایرانی در نهایت شوم است.»^{۱۴}

رستم نیز مشمول قاعده ی شومی ازدواج
 ایرانی با ایرانی است: رستم به عشق تهمینه ی
 انیرانی «دخت شاه سمنگان» پاسخ مثبت
 می گوید و شبی را با وی می گذراند و در همین
 یک شب نطفه ی تلخ ترین حماسه ی ملی ایران
 بسته می شود!

بنا بر مندرجات شاهنامه، آئین خواستگاری
 قبل از مراسم ازدواج، معمولاً از سوی مردان
 انجام می شده است.^{۱۵} فردوسی (یا ناسخان
 ادوار بعد) مراسم خواستگاری و ازدواج رستم
 و تهمینه را بدین گونه سروده اند:

بفرمود تا مودی پرهنر
 بیاید بخواهد ورا از پدر
 چو بشنید شاه این سخن شاد شد
 به سان یکی سرو آزاد شد...

ز شادی بسی زر برافشانند

ابر پهلوان آفرین خوانند

که این ماه نوبر تو فرخنده باد

سر بدسگالان تو کنده باد

به خشنودی و رای و فرمان او

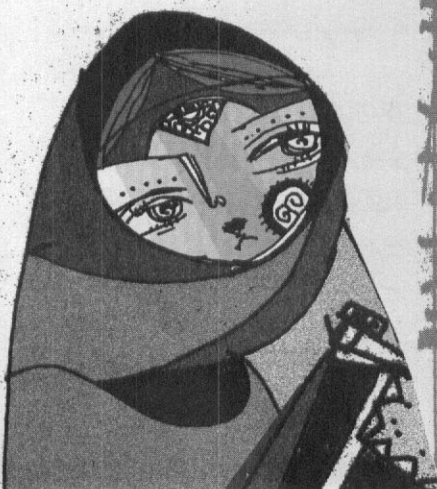
به خوبی بیاراست پیمان او

(ج ۲، ص ۱۷۶، ب ۱۹۰ الی ۹۵)

قابل ذکر است که «به نظر مینوی به احتمال
 قریب به یقین»^{۱۶} این ابیات الحاقی است. یعنی
 خواستگاری و ازدواجی صورت نگرفته است!
 در توضیح این مطلب باید گفت «اصولاً حماسه
 به مقتضای دوره ی کتابت و تدوین، تغییراتی
 می کند و در لایه هایی از منطق و آئین و رسوم آن
 عصر پوشیده می شود. برحسب الگوهای
 اساطیری و پهلوانی کهن، می دانیم که معمولاً

پهلوانان و خدازادگان ازدواج نمی کردند، بلکه
 زنان مشتاقانه به آنان می پیوستند تا از ایشان
 فرزندی یابند... اما فردوسی یا راویان عصر او یا
 نساخان دوره های بعد، به مقتضای پسند و رسوم
 زمانه و اخلاقیات عصر، در داستان رستم و
 سهراب آن جا که سخن از اشتیاق تهمینه به رستم
 است، مراسم ازدواجی را به متن یا روایت قدیم
 الحاق کرده اند. واضح است که این بخش
 باتوجه به کل داستان «صادق» نیست و به
 اصطلاح با بخش های دیگر داستان که در همه ی
 آن ها نشانه های قدمت و اصالت دیده می شود
 «نمی خواند». به هر حال هیچ پدری مخصوصاً
 اگر فرد بزرگی چون شاه باشد حاضر نیست که
 دختر خود را برای یک شب به عقد کسی
 در آورد.^{۱۷} در پایان بحث ازدواج رستم و تهمینه
 باید گفت فردوسی سعی در نمایش فرهنگ ایران
 باستان دارد و یکی از نمدهای این فرهنگ غنی
 اجرای مراسم خواستگاری و ازدواج است.

در داستان سهراب و گردآفرید اگرچه
 ازدواجی صورت نمی گیرد ولی قاعده ی شومی
 علاقه ی ایرانی به ایرانی پابرجاست. البته اگر
 سهراب را در نظر گردآفرید ایرانی بدانیم، همین
 اظهار عشق و علاقه ی سهراب به گردآفرید
 حادثه ی شومی را در پی دارد؛ شکست عشقی
 و فریب خوردن وی از یک دختر! سهراب که از
 طرف مادر ایرانی و از سوی پدر ایرانی است،
 عاشق دختری ایرانی با نام گردآفرید می شود.
 نکته ی جالب این جاست که گردآفرید، سهراب
 را ایرانی پنداشته است و به عشق وی واقعی
 نمی نهد:



که ترکان ز ایران نیابند جفت!

(ج ۲، ص ۱۸۹، پ ۲۵۹)

۶. آمیختگی بزم و رزم

به طور کلی کین و رزم در حماسه پیش تر است، همان طور که مهر در داستان های بزمی و عاشقانه، بیش تر است اما در هر دو داستان ضمنی مورد نظر، ما با آمیختن بزم و رزم و دگر دسی هویت داستان رو به رو هستیم در داستان رستم و تهیمینه، داستانی که در بدایت بزمی و شاد است، نهایتی رزمی و تلخ پیدا می کند و در داستان سهراب و گرد آفرید، داستانی که در آغاز رزمی است، در نهایت بزمی می شود.

۷- نیرنگ

«یکی از ابزارهای جنگ فریب است. مکار بودن در معنی مثبت، از صفات پهلوانان است...»^{۱۸} گذشته از جادو و چاره گیری های مابعد الطبیعی در شاهنامه، نیرنگ های واقعی که تحقق آن برای هر ذهنی قابل قبول است، فراوان دیده می شود. می توان گفت تمام عاشقان زن و بیش تر زنان شاهنامه حيله گر و عیارند- و یا به خوی ناخوش دیگری دچارند- و کارشان با خردمندی مردانه سازگار نیست. گرد آفرید با همه ی دلیری، نیرنگ باز است و سهراب را می فریبد.

تهیمینه نیز فریبکار است. وی با دزدیدن اسب رستم و کشاندن وی به سمگان به رستم نیرنگ می زند^{۱۹}.

آری رستم برای اولین بار در عمرش فریب می خورد و ناخواسته تن به عشقی می سپارد که نتیجه ی شومی خواهد داشت.

در این داستان تنها سهراب حيله گر و مکار نیست. وی نوجوانی است خام و از سر همین خامی است که جانش را در او نوجوانی از دست می دهد. وی در عمر کوتاهش دو بار فریب می خورد: یک بار از گرد آفرید با نیرنگی جنگی مبنی بر دادن قول همکاری به دشمن و بار

دوم از رستم؛ این بار هم با نیرنگ جنگی، مبنی بر ادعای آئین دروغی و من در آوردی! علت فریب خوردن وی در مورد اول، عشق و در مورد دوم محبت فرزندی و در مجموع جوانی و خامی است!

به همان اندازه که سهراب جوان و خام است، رستم زیرک و نیرنگ باز است؛ شب هنگام جامه ترک و وار می پوشد و برای تجسس در کار سهراب و یاران وی، به «دژ سپید» می رود و با مشت پولا دین ژنده رزم- رهنمون سپر در شناخت پدر را- بی گناه می کشد! تا واپسین لحظه ی زندگی سهراب، هویت خود را از وی پنهان می دارد مبادا در صورتی که ازین پسر بچه شکست بخورد نام وی به ننگ آلوده شود! «او در بیکار به مکرری دست می یازد که به ظاهر ناجوانمردانه است، آن هم با دلآوری نوجوان و ساده دل که بارها او را به آشتی خوانده و مهر خود را به او نمایانده است»^{۲۰}، حتی این جوانمردی را در خود نمی بیند که دست کم به آئین دروغین و من در آوردی خود وفادار بماند: «در برابر پیش نهاد صلح سهراب کلمه ی فریب را بر زبان می راند. این کلمه تصادفی از ذهن او نمی گذرد، زیرا در تمام این ماجرا به فریب خود مشغول است و سرانجام در پایان کشتی اول، سهراب را هم می فریبد و با آن صحنه، خودکشی می خواهد دیگران را نیز بفریبد.»^{۲۱} «در این بن بست که پسر برای پدر آفریده، راه سومی به نظر رستم می رسد: انکار واقعیت از راه خود فریبی! رستم می خواهد به خود بقبولاند که این نوجوان پسر او نیست، بیگانه ای است که دعوی هایی دارد و باید هر چه

زودتر کارش را ساخت.»^{۲۲} او هم سعی دارد رقیب را بفریبد و هم خود را، رقیب را برای از پا در انداختن وی و خود را برای توانایی کشتن فرزند. «او که پهلوان سرزنش ناپذیری است نخستین بار در زندگی اش به نابه کاری و مکاری آلوده می گردد. با آن که نوجوان او را بخشیده است، اما چون بر او دست می یابد او را لحظه ای امان نمی دهد.»^{۲۳} اما هر چه هست رستم، رستم

است، پشت و پناه ایرانیان است، تنها کسی است که می تواند با کشتن فرزندش توریان را از ایران دفع کند!

۸- پنهان داشتن هویت

«یکی دیگر از اعتقادات جادویی اقوام کهن که در اساطیر و حماسه های کهن متجلی شده، این است که اسم معرف کامل مسماست، (نام عین ذات است) و اگر کسی اسم کسی را بداند به این معنی است که او را به درستی می شناسد و لذا بر او احاطه دارد... به هر تقدیر در حماسه معمولاً پهلوانان اسم خود را به دشمن نمی گویند.^{۲۴} یکی از ساده ترین نیرنگ ها، که قهرمانان شاهنامه و بیش تر از همه رستم، اسکندر و بهرام گور در کردارشان به کار می گیرند، پنهان داشتن هویت و نام خویش از طرف مقابل یا دشمن است. در شاهنامه بسیاری از قهرمانان ناشناس و متنگر وار به سرزمین دشمن می روند و به ناچار هویت خویش را پنهان می دارند، اما گاه این پنهان کاری حوادث غم انگیزی را به دنبال دارد، چنان که اصرار رستم در انکار هویت خویش موجب می شود این پهلوان فرزند دلبند خویش را به هلاکت برساند.

الف: نام پرسی:

بر رسیدن نام طرف مقابل در میدان کارزار در شاهنامه در موارد متعدد پیش می آید. این شکل از گفتار- نام پرسی- در ابتدای داستان رستم و تهیمینه، با پرسش رستم از نام تهیمینه- بیرون از میدان کارزار- صورت می گیرد:

پرسید زو گفت: نام تو چیست؟

چه جوئی؟ شب تیره کام تو چیست؟

(ج ۲، ص ۱۷۵، پ ۷۹)

یکی از مهم ترین اشکال نام پرسی در شاهنامه، پدر پرسی قهرمانانی است که به عللی از هنگام نوزادی تا نوجوانی و جوانی، دور از پدر زیسته اند و به انگیزه های نام و نشان پدر را از آنان پنهان کرده اند. این قهرمانان به طور شدیدالحنی، معمولاً نام و نشان پدر را از مادر

خود جویا می شوند.^{۲۵} سهراب در پرسش از کیستی پدر، به مادر می گوید:
 ز تخم کی ام؟ وز کدامین گهر؟
 چه گویم چو پرسد کسی از پدر؟
 گر این پرسش از من بماند نهان
 نمانم تو را زنده اندر جهان
 (ج ۲، ص ۱۷۸ ب ۱۲۰ و ۱۲۰)

پرسش نام طرف مقابل در میدان جنگ، در این داستان بسیار پیش می آید و سبب آن تلاش سهراب برای یافتن پدر خویش است. در نخستین نبرد، سهراب از رستم می پرسد؟ آیا تو رستم نیستی؟ ولی رستم هویت خود را پنهان می دارد و خود را یکی از کهران رستم معرفی می کند:

من ایلون گمانم که تو رستمی
 گر از تخمه ی نامور نیرمی
 چنین داد پاسخ که رستم نی ام
 هم از تخمه ی سام نیرم نی ام
 که او پهلوان است و من کهرتم
 نه با تخت و گاهم نه با افرم

(ج ۲، ص ۲۳۳، ب ۸۳۵ تا ۸۳۷)

همه ی تلاش رستم برای پنهان ساختن نام خویش از رقیب است. حتی ژنده رزم را- تنها کسی که می توانست هویت رستم را به سهراب بگوید- با مشت می کشد و سرانجام دست خود را به خون پسر می آلود.

ب: شناسایی:

در آبرداستان رستم و سهراب، در مواردی شناسایی صورت می گیرد و قهرمانان موفق به شناسایی هویت طرف مقابل یا شخص دیگری می شوند؛ سهراب از کیستی خود آگاه نیست و پدرپرسی- وی از مادر، میانجی می شود و به شناسایی خود نایل می شود. گاه قهرمان از هویت رقیب بی خبر است و واقعه ای منجر به شناسایی وی می گردد. گردآفرید، دختر گزدهم، چون مردان زرهی به تن کرده به مقابله ی سهراب می آید، اما برداشتن خود از سر گردآفرید توسط سهراب، باعث آشکار شدن

هویت زنانه وی می شود.

هم چنین گاهی قهرمانان رقیب از هویت یکدیگر بی خبرند و به کمک و واقعه ای به شناسایی هم نایل می شوند. رستم و سهراب تا پایان داستان از هویت یکدیگر بی خبرند، اما نگاه رستم بر مهره و نشان یادگار خود بر بازوی پسر، موجب می شود دو پهلوان یکدیگر را بشناسند. در شاهنامه گاه شناسایی به مدد ادوات جنگی نیز صورت می گیرد که شورانگیزترین آن شناسایی از طریق درفش پهلوانان است. در داستان رستم و سهراب، سهراب به راهنمایی هجیر کار شناسایی پهلوانان ایران را به مدد درفش های آنان پی می گیرد ولی با دروغ هجیر نشانی از رستم نمی یابد.^{۲۶} واپسین شناسایی در این داستان، به مدد مهره صورت می گیرد، وقتی رستم با دیدن مهره یادگاری خود بر بازوی رقیب درمی یابد که با فرزند خود رو به رو بوده است.^{۲۷}

۹- جنگ بین مرد و زن

در شاهنامه، یکی از روش های تنوع در بیان جنگ، جنگ بین مرد و زن است. اصولاً ما از زنان دلبری و دلربایی و از مردان دلاوری را چشم داریم. بنابراین در شاهنامه نیز تنها به دو زن پهلوان و جنگ جو برمی خوریم: یکی گردآفرید دختر گزدهم که نبرد وی با سهراب فراموش نشدنی است و دیگری گردیه خواهر بهرام چوبین. بنا بر توضیحات بالا، به ندرت جنگ میان مردان و زنان درمی گیرد^{۲۸}، به سخن دیگر «قهرمان حماسه مرد است مگر به ندرت؛ مثلاً در بخشی از داستان رستم و سهراب با یک پهلوان حماسی زن که گردآفرید باشد مواجهیم».^{۲۹}

می توانیم داستان عشق تهمینه به رستم را- با توضیحات نیرنگ تهمینه در همین بخش- نوعی نبرد وی با رستم بدانیم. «در دوران مادر سالاری و در جوامع کشاورزی زن سالار، شاه پسر که سمبل شاه کهنه بوده است به دست شاه جوان که مظهر سال نو بود به قتل می رسید. شاه جوان گاهی پسر شاه پیر بود و مادرش او را

در کشتن پدر کمک می کرد، زیرا در حقیقت مادر، عاشق پسر خود بود و گاهی زن حاکم بر جامعه که می باید هر سال با پهلوانی ازدواج کند، پهلوان قبلی را می کشت و خون او را جهت بارآوری بر مزارع می پاشید. اتفاقاً سوگ نامه ی رستم و سهراب را می توان ازین دیدگاه بررسی کرد. شاه جوان یعنی سهراب دوازده ساله (مظهر سال نو) به کمک مادرش تهمینه (مظهر زن حاکم) می خواهد شاه قبلی، رستم چند صدساله را از میان بردارد اما عوض این که بر طبق معمول شاه پیر یا پهلوان قبلی از میان برود، سرنوشت شاه جوان را از میان برمی دارد.^{۳۰} با این توضیح تهمینه اگر چه در ظاهر در جنگ رستم و سهراب نقشی ندارد ولی در باطن همه کاره اوست. اوست که با دزدیدن اسب رستم، وی را به سمندگان می کشاند و خود را بدو تسلیم می کند تا از او پسری بیاورد که این پسر را به جنگ با پدر روانه سازد! مگر این مادر نمی توانست با سخنان پندآمیز مادرانه- همان طور که کتابیون اسفندیار را از جنگ با رستم بر حذر داشت- فرزند را از جنگ با رستم بر حذر دارد و یا جنگ پدر و پسر را احتمال بدهد!

۱۰- جنگ بین ایرانیان و انیرانیان

با آن که جنگ صدها بار در شاهنامه تکرار می شود باز هم چندان خسته کننده نیست، زیرا سراینده ی ملی ما با ایجاد تنوع^{۳۱} در ارائه ی جنگ ها، حالت تکراری بودن آن ها را تخفیف می دهد.

در این کتاب بیش تر جنگ ها میان ایرانیان با انیرانیان واقع می شود ولی گاه جنگ های خودی - جنگ ایرانیان با ایرانیان- در این اثر نیز به چشم می خورد.

داستان ضمنی رستم و تهمینه اگر چه در ظاهر صرفاً بز می می نماید و جنگی در آن در نمی گیرد ولی با توضیحاتی که پیش تر ارائه کردیم، همین داستان مقدمه ی جنگ خونینی میان پدر و پسر است.

سهراب از سوی پدر ایرانی است اگر چه در

جبهی جنگ توران برای توریانان می جنگد، وی سه بار به نبرد با ایرانیان می پردازد، بار اول با سپاه عظیمی که افراسیاب تورانی همراه وی کرده است به «دژ» سپید می تازد و با هجیر دژبان پیکار می کند و او را به اسارت خویش درمی آورد. در نبرد دوم با دختری به نام گردآفرید مبارزه می کند که هم در جنگ و هم در عشق به وی ناکام می ماند و دست آخر با پدر ایرانی خویش در دو مرحله نبردی جانانه می کند. نکته‌ی جالب این جاست که سه نبرد وی با ایرانیان مرحله به مرحله تراژیک تر می شود. در نبرد اول هیچ اثر و نتیجه‌ی غمباری برجای نمی گذارد؛ سهراب پیروز است و هجیر شکست خورده، در نبرد دوم جنبه‌ی تراژیک نبرد وی با گردآفرید، به شکست عشقی وی می انجامد و در نبرد سوم اوج تراژیک را شاهد هستیم: کشته شدن پسری به دست پدر خویش.

۱۱- تضاد بین قهرمانان

از نظر فردوسی جهان عرصه‌ی پیکار تضادهاست، پهلوانان این داستان با تضاد

برخورد می کنند، با معشوقگانی متضاد دل می یازند، اما نکته درخور ذکر این مطلب است که گاهی برخی از داستان‌های شاهنامه در حقیقت درگیری عناصر متضادی است که از یک مبدأ آغاز شده‌اند- نظیر پسران فریدون. رستم و سهراب نیز از یک تبارند ولی سرانجام سرنوشت آن دو را برابر هم قرار می دهد و یکی را به دست دیگری از پای درمی آورد، نکته‌ی جالب تر این جاست که خود رستم نیز توسط شغاد- کسی که با او هم تبار است- کشته می شود.

فردوسی، رستم و تهیمینه را که از جنبه‌های گوناگون باهم در تضادند به هم می رساند و از آمیزش آنان سهراب را پدید می آورد. رستم ایرانی است و تهیمینه ایرانی است، داستان پرداز در جریان داستان، به بهانه‌های گوناگون تضاد گوهری این دو قهرمان را گوشزد می کند و سرانجام در نقطه‌ای که نهایت داستان رستم و تهیمینه و آغاز داستان رستم و سهراب است دوگانگی‌ها تبدیل به وحدت می شود و سهراب به دنیا می آید.

سهراب فرزند تضاد است؛ تضاد رستم و تهیمینه، پس در عمر کوتاه خویش باید با تضاد

رو به رو شود. تضاد بین او و گردآفرید و تضاد بین او و رستم، تضاد سهراب و گردآفرید وقتی شدیدتر می شود که با آشکار شدن جنسیت گردآفرید، عامل جنسیت نیز بر عوامل نژاد و تبار و دودمان در کشور و... افزوده می شود و در نتیجه تضاد بیش تر می گردد. این تضاد هیچ گاه به وحدت تبدیل نمی شود!

در داستان رستم و سهراب نیز سرانجام در نقطه‌ای دوگانگی‌ها تبدیل به وحدت می شود ولی افسوس که این نقطه همان پرده‌ی کشته شدن سهراب به دست پدر خویش رستم است.

در از میان برداشتن تضاد و تبدیل آن به وحدت، عوامل مختلفی سهیم اند. در داستان رستم و تهیمینه، عشق موجب تبدیل تضاد به وحدت است و در داستان رستم و سهراب، مهره یادگاری رستم بر بازوان پسر.

در میان این سه تضاد- رستم و تهیمینه، سهراب و گردآفرید، سهراب و رستم- یکی اصل است و آن تضاد بین رستم و تهیمینه است که بعدها به تضاد سهراب و گردآفرید و تضاد رستم و سهراب بدل می شود یعنی دو تضاد اخیر از دل تضاد رستم و تهیمینه زاده شده اند.

پی نوشت

- از رنگ گل تا رنج خار، ص ۸۱
- در این مورد، در بخش «ازدواج نافرجام» سخن گفته‌ام.
- چنان که خواهیم گفت همین امر و لزوم نژادگی، عامل اصلی شومی و بدفرجامی ازدواج‌های شاهنامه‌اند.
- نظیر فرنگیس دختر افراسیاب و همسر سیاوش، منیژه دختر افراسیاب و همسر بیژن، دختران سرو پادشاه یمن و همسران پسران فریدون، رودابه دختر مهرباب کابلی و همسر زال، سودابه دختر شاه هاماوران و همسر کاووس، کتابون دختر قیصر روم و همسر گشتاسب، ناهید دختر فیلقوس و همسر داراب، دختر خاقان چین و همسر بهرام جوین، سپینود دختر شنگل و همسر بهرام گور.
- نظیر تهیمینه به رستم، سودابه به سیاوش، گلنار به اردشیر، مالکه دختر طایر غسانی و کنیزک ایرانی قیصر به شاپور ذوالاکتاف، آرزو به بهرام گور، شیرین به خسرو پرویز،
- زینبندی به بهرام جوین و...
- رودابه، منیژه، گلنار، سودابه، مالکه و... ازین دست زنان‌اند.
- نظیر عشق زال به رودابه، سهراب به گردآفرید، بیژن به منیژه، بهمن به دختر خود همای، شیروی به زن پدر خود شیرین.
- از رنگ گل تا رنج خار، ص ۳۲۳
- وصف قهرمانان از زبان یکدیگر و نشانیدن انواع توصیفات در گفتارهای آنان از شگردهای گفتاری در شاهنامه است.
- توصیف رستم از زبان تهیمینه در جای دیگری از داستان دیده می شود، جایی که برای پاسخ پدرپرسی سهراب می گوید: تو پور گو پیلتن رستمی / و از نیرمی / ازیرا سرت از آسمان برتر است / که تخم تو زان نامور گوهر است / جهان آفرین تا جهان آفرید / سواری چو رستم نیامد پدید
- ج ۲، ص ۱۷۸، ب ۱۲۳ الی ۱۲۵، چاپ مسکو
- در سراسر داستان، توصیف سهراب بارها به چشم می خورد.
- نظیر ازدواج‌های خوش فرجام فریروز با فرنگیس، شاپور اردشیر با دخترک مهرک، بهرام گور با سپینود.
- نظیر: ۱. ازدواج پسران فریدون با دختران سرو پادشاه یمن = غننامه‌ی ایرج ۲. ازدواج زال با رودابه دختر مهرباب کابلی = کشته شدن رستم توسط شغاد ۳. ازدواج کاووس با سودابه دختر شاه هاماوران = شهادت سیاوش ۴. ازدواج رستم با تهیمینه دخت شاه سمنگان = کشته شدن سهراب ۵. ازدواج کاووس با نامادری سیاوش = سیاوش و کشته شدن وی ۶. ازدواج سیاوش با جریره دختر پیران = نژادزی فرود ۷. ازدواج سیاوش با فرنگیس دختر افراسیاب = کیخسرو و تصمیم وی بر گرفتن انتقام سیاوش از توریانان ۸. ازدواج

گشتاسب با کتابون دختر قیصر روم = کشته شدن اسفندیار ۹. ازدواج داراب با ناهید دختر فیلقوس = اسکندر گجسته که ۳۶ پادشاه، از جمله برادر نانی خود «دارا» را می کشد ۱۰. ازدواج اسکندر با روشنک دختر دارا = جازدن اسکندر خود را به عنوان پادشاهی ایرانی و حکمرانی جانشینان وی ۱۱. ازدواج طایر شاه غسانیان بانوی زیباروی ایرانی = مالکه که به شاپور ذوالاکتاف دل می یازد و به دست همین شاه سامانی، پدر خویش را می کشد ۱۲. ازدواج بهرام گور با سپینود دختر شنگل پادشاه هند = بهرام گور تنها پادشاه شاهنامه است که در روزگار فرمانروایی وی هیچ حادثه‌ی شومی اتفاق نمی افتد ۱۳. ازدواج کسری با مادر نوش زاد = نوش زاد که بر پدر می شورد و در جنگی که بین او و پدر درمی گیرد = زخم برداشته و کشته می شود ۱۴. ازدواج پرویز با مریم دختر قیصر روم = مسموم شدن مریم توسط

۱۲- آزمندی سهراب

بیش تر قتل‌ها، جنگ‌ها و نیرنگ‌های شاهنامه به انگیزه‌ی افزون‌طلبی شاهان و پهلوانان صورت می‌گیرند؛ اما سهراب آزمندترین شخصیت حماسه‌ی ملی ماست و شگفت این جاست که این آزمندی با بلوغ سنی و جنسی یعنی در سرآغاز زندگی در او به اوج می‌رسد... اندیشه‌ی جهان‌گشایی در او وقتی بیدار می‌گردد که هنوز دل از بازی‌های کودکی برنداشته است. آن چندان او را فراگرفته است که به تقسیم جهان میان خود و پدر می‌اندیشد:

کنون من ز ترکان جنگ‌آوران

فراز آورم لشگری بی‌کران

بر انگیزم از گاه کاووس را

از ایران بزم بی‌طوس را

به رستم دهم تخت و گرز و کلاه

نشأنش بر گاه کاووس شاه

از ایران به توران شوم جنگ‌جوی

ابا شاه روی اندر آرم به روی

بگرم سر تخت افراسیاب

سر نیزه بگذارم از آفتاب

چو رستم پدر باشد و من پسر

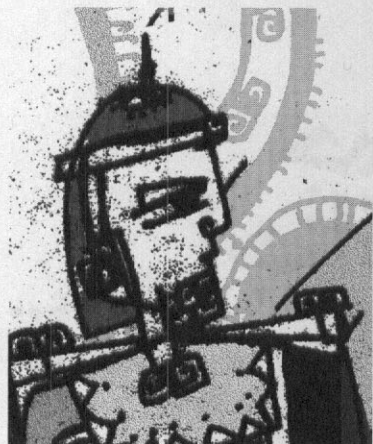
نیاید به گیتی کسی تاجور

(ج ۲، ص ۱۷۹، ب ۱۳۵ تا ۱۴۰)

۱۳- کودکی و خامی سهراب

هیچ قهرمانی در شاهنامه از نقص مبراً نیست: حتی رستم برترین آفریده‌ی فردوسی. اگر بخواهیم بزرگ‌ترین نقص سهراب را ذکر کنیم باید از جوانی و خامی وی نام به میان آوریم. «سهراب نه تنها سنگ‌دل و بی‌مهر نیست بلکه خردسالی نیرومند است. این که سهراب در هیچ‌یک از نبردها آهنگ جان هم‌زمان خود را ندارد (همچیر را رها می‌کند، گردآفرید را امان می‌دهد و سرانجام رستم را) نیازمند بررسی است. این کردار سهراب را از چند سو می‌توان نگرینست که مهم‌ترین آن‌ها استواری او به نیرومندی خویش است و پاکدلی‌اش، ریشه‌ی کردار سهراب در دلآوری بسیار و در جوانی اوست.»^{۳۱}

سهراب در داستان خویش دو بار فریب می‌خورد: یکبار از گردآفرید و بار دوم از پدر ناشناخته‌اش رستم. در نبرد با گردآفرید عشق، عقل وی را زایل می‌کند و میدان رزم را به میدان



بزم تبدیل می‌نماید. گردآفرید نیز با قول تسلیم در، سهراب را می‌فریبد.

در نبرد اول با رستم نیز، سهراب با آئین

من در آوردی رستم فریب می‌خورد!

این گذشت استثنایی نسبت به دشمن-

گردآفرید و رستم- هیچ دلیل و توجیهی ندارد به

جز جوانی، خامی و نادانی سهراب. وی در تمام

عمر با بداقبالی و شکست روبه‌روست، حتی

در هنگام مرگ، تلاش گودرز و رستم برای

آوردن نوشدارو و نجات وی به سرانجامی

نمی‌رسد.

منابع و مأخذ

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، توس، ۱۳۷۵
۲. انوری، حسن و جعفر شعار، غمنامه‌ی رستم و سهراب، انتشارات پیوند معاصر، ۱۳۷۸، چاپ اول
۳. ثاقب‌فر، مرتضی، مجله‌ی جهان‌نو، ج ۲۴، ۱۳۴۸
۴. رحیمی، مصطفی، مجله‌ی الفبا، مقاله‌ی «دل نازک آید رستم به خشم»، ج ۳، تهران
۵. سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار، شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸
۶. شمیسا، سیروس، انواع ادبی، انتشارات فردوسی، چاپ هشتم



۱۶. غمنامه‌ی رستم و سهراب، ص ۷۷
۱۷. انواع ادبی، سیروس شمیسا، ص ۴۹
۱۸. همان، ص ۷۶
۱۹. توضیح پیش‌تر در مقاله‌ای از نگارنده، با عنوان «تهمینه و ماجرای دزدیده شدن اسب رستم» رشد آموزش زبان و ادب فارسی شماره ۷۴
۲۰. مجله‌ی جهان‌نو، مرتضی ثاقب‌فر، ج ۲۴، ش ۳، مرداد و شهریور ۱۳۴۸ ش.
۲۱. مجله‌ی الفبا، مصطفی رحیمی، مقاله «دل نازک آید رستم به خشم» ج ۳، تهران
۲۲. همان
۲۳. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، ص ۳۵۰
۲۴. انواع ادبی، سیروس شمیسا، صص ۸۲ و ۸۳.
۲۵. فریدون از مادرش فرانک. سهراب از مادرش تهمینه و داراب از زن گازر
۲۶. فرود سیاوشان نیز در داستان خود با

۱۵. شیرین ۱۵. ازدواج بهرام چوبین با دختر خاقان = خراد که با رخنه کردن در دل بهرام چوبین موفق می‌شود پاره گل مقشوش به مهر خاقان را به دست آورد و به وسیله‌ی آن قلون پوستین‌دوز را برای از پا درآوردن وی روانه کند ۱۶. ازدواج پرویز با شیرین ارمنی = خودکشی شیرین از جور ناپسری خود شیروی. (به نقل از کتاب: از رنگ گل تا رنج خار، ص ۳۱۷ با اندکی تصرف)
۱۴. اعتقاد به نژاد و نژادگی، باوری اصلی در شاهنامه محسوب می‌شود و آمیزش با بیگانگان اصل همه شوربختی‌هاست؛ سام پس از عاشق شدن زال و رودابه، به سیندخت می‌گوید: ازین مرغ پرورد و آن دیوزاد/ چه گویی چگونه برآید نژاد
۱۵. برای مثال فریدون، جندل را به خواستگاری دختران سرو پادشاه یمن، برای سه پسر خود می‌فرستد و یا فریبرز به میانجی‌گری رستم از فرنیگیس خواستگاری به عمل می‌آورد.